

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و  
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و  
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكْبَةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي  
انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا وَمَنْ طَلَمَهَا وَ  
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ لِلَّهِمَّ يَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ  
صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا  
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبِعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ  
التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ»

عرض شد که بر منبای خطابات قانونیه و این که در خطابات قانونیه انحلال نیست و در  
آن جا حکم شامل عَجَرِه و ناسین و ساهین و همه می‌شود. اشکالات عدیده‌ای فرموده  
شده که حالا حوصله‌ی بیان همه‌ی آن اشکالات را هم نداریم، حالا بعضی‌هایش را عرض  
می‌کنیم، بقیه‌اش را هم به مطالعه و مراجعه‌ی آقایان واگذار می‌کنیم. چون بخش‌هایی‌اش  
که عرض کردم خیلی ربطی به فرمایش قائل ندارد و در اثر حالا تصور دیگری که از  
فرمایشات ایشان شاید شده اشکالات ایراد شده.

اشکال دیگری که در مقام بعضی از بزرگان فرمودند این هست که فرمودند اگر انحلال  
نیاشد لازمه‌اش این هست که کسی قصد امر نتواند بکند، چون انحلال نیست که، بر هر  
کسی امری نیست که. و لابد باید بفرمایند اگر قصد امر هم کرد تشریع محَرَّم است چون  
امر ندارد که، انحلال نیست که و حال این که از واضحات هست که قصد امر می‌توان کرد  
و بلکه بعضی در قصد قربت مثل صاحب جواهر اصلاً قصد امر را لازم می‌دانند؛ پس اگر  
مولا فرموده صَلُّوا، به تک‌تک که نیامده بگوید صَلُّوا. الان ما که در این اعصار هستیم کجا  
به ما، جبرئیل نازل شده بگوید صَلُّوا؟ یا کجا صَلُّوا به ما گفته شده؟ خب الان ما  
می‌خواهیم نماز بخوانیم قصد امر بکنیم، به فتوای صاحب جواهر هم باید قصد امر بکنیم،  
کو امر؟ امر ما نداریم! پس این قول به این که خطابات قانونیه غیر منحلّه هست و به  
تعداد افراد منحل نمی‌شود یک چنین تالی فاسدی دارد و لایمکن الالتزام به این مطلب؛  
پس این کشف می‌کند از این که انحلال هست.

در این کتاب شریف انوار الاصول فرمودند: «و رابعاً:  
لازم عدم الانحلال عدم امکان قصد الأمر للمكلف، لأنه حينئذٍ لم يتعلّق الأمر بشخص  
المكلف، مع أنّه لا كلام و لا إشكال فی امکان قصد الأمر للمكلف، و لازمه أن يكون  
المتعلّق اشخاص المكلفين فی الواقع، و لكن باندراجهم فی عنوان واحد، بإنشاء واحد و  
بخطاب واحد، و هذا نظیر ما إذا قال البائع: «بعت هذه المائة» الذي لا إشكال فی انحلاله  
إلى مائة تملك، و لذلك لو كان بعضها ملكاً لغير البائع صار البيع باطلاً أو فضولياً بالنسبة

إليه مع بقائه على صحته بالإضافة إلى غيره، و ليس هذا إلا من باب تعدد المنشأ و إن كان الخطاب و الإنشاء واحداً». خب این اشکال بحسب آنچه که عرض کردیم از کلام قائل معظم رضوان الله علیه وارد نمی‌شود بر آن قائل معظم؛ چون ایشان می‌فرماید که خطاب منحل نمی‌شود، اما وظیفه هر کدام دارند و فارق بین خطاب و وظیفه ایشان قائل، یعنی منشأ نمی‌فرماید یکی است، وظیفه بر عهده‌ی هر یک گذاشته شده؛ ولی خطاب این جور نیست که منحل بشود خطاب‌ها ایجاد بشود. بنابراین اگر کسی این جور یگوید که حالا آن تصویر آن چی هست؟ آن ممکن است کسی اشکال دیگری بکند و این اشکال نیست، این خب قصد همین وظیفه‌ای که به دوشش هست می‌کند. من وظیفه‌ی نماز خواندن دارم به قصد امتثال همین وظیفه‌ی نماز خواندن اتیان می‌کنم. بلکه ممکن است شخصی بگوید این‌جا مثل امر مشاع می‌ماند که مثلاً عده فراوانی در یک ملکی شریک هستند، این‌جا می‌گوید «ایها الناس صلّوا»، این صلّوا مال همه هست و قصد همین امتثال این صلّوا را می‌کند. یک وقت می‌گوییم این‌جا از این صلّوا برای هر کسی یک وظیفه‌ای پدید می‌آید که روی دوش اوست بلاخطاب، وظیفه‌ی بلاخطابی بر دوشش می‌آید که این جور فرمودند بعض تلامذه، گفتم دیروز نقل کردم بعضی از تلامذه‌ی محقق ایشان این جور توضیح دادند که ایشان در درس این طور می‌فرمودند که انحلال خطاب نیست ولی وظیفه هست، با همان جعل به دوش هر کسی وظیفه گذاشته می‌شود و خطاب منحل نمی‌شود که خطابات بشود. مثلاً فرض کنید اگر کسی نذر کرده که من اصلاً با فلانی نمی‌خوانم مخاطبه کنم، من با او نمی‌خواهم مخاطبه کنم، آیا اگر بگوید که به خطاب عام، ای انسان‌ها بروید مثلاً فرض کنید که وظایف‌تان را انجام بدهید، امر به معروف بکنید، می‌گویند حنث نذر کردی چون با این الان خطاب کردی؛ این خطاب به او نکرده بود که. ولو این حرفی که زدم شامل او هم می‌شود.

س: فرمودید تصویر ندارد این؟

ج: که چی؟

س: فرمودید در تصویرش ممکن است کلامی باشد ...

ج: آره ... می‌گویند اگر می‌خواهد اشکال کسی بکند باید به این اشکال اشکال نکند، بگوید آخر چه جور می‌شود خطاب نباشد مثلاً وظیفه به گردن بیاید؟ چه جوری؟ ...

س: حضرتعالی اشکال دارید؟

ج: نه نمی‌گویم، می‌گویم اگر کسی بخواهد اشکال بکند به این فرمایش این جور نمی‌تواند اشکال کند این قصد امر نمی‌تواند بکند، چون آن قائل برای این قصد امر کردن دو راه دارد....

س: یا قصد وظیفه یا ...

ج: یا این که می‌گوید بله همین امر مال همه هست، این امر واحد مال همه هست، خب قصد امتثال همان امر واحد را می‌کند و مشاع است کأنّ، مثل امر مشاع می‌ماند مال همه است این امر، قصد امتثال آن امر را می‌کند.

س: قصد وظیفه بدل قصد امر می‌شود؟

ج: بله؟

س: قصد وظیفه بدل قصد امر می‌شود؟ چون صاحب جواهر قصد امر را فرمودند، نفرمودند هرچی بدلتش می‌شود قصد وظیفه هم انجام بدهد...

ج: ببینید وظیفه یعنی چی؟ یعنی وجوب دیگر، یعنی من هم واجب است، یعنی وظیفه یعنی وظیفه‌ی وجوبی به گردن من است ...

س: در قبال قصد مأموریت و این‌ها ...

س: می‌شود قصد وجه دیگر ...

ج: نه نه، حالا اگر مثل، نه آن وظیفه آن وظیفه‌ای که به گردن است چیست؟ یا وجوب است یا استحباب است ... یا حرمت است یک چنین چیزی است دیگر، از این‌ها به آن تعبیر می‌کنیم از آن. آن واقعیتی که آن وظیفه دارد که به گردن است، خواسته هست، دستور هست، هرچی که حالا این تعبیرات مختلفی که ممکن است ما بگوییم در مقام ....

س: یعنی هیچ‌کس قصد خطاب نمی‌گیرد ...

ج: بله کسی خطاب نمی‌کند بما انه خطاب، معنا ندارد ...

س: .... قصد محبویت و این‌ها هست ...

ج: حالا قصد محبویت که حالا ...

س: یا قصد تقرب یا قصد مثلاً چیزهای....

ج: حالا نه، فرض این است که قصد تقرب به چی می‌شود؟ تقرب به چی می‌شود؟

س: همان قرابت مستقل بعضی‌ها گفتند دیگر ....

ج: حالا گفتند بله، نه اشکال این است که این شقه و این حصه‌ی از تقرب قطعاً ...

س: که صاحب جواهر می‌گوید ..

ج: می‌گوید، این قطعاً ولو نگوییم متعینه است، ولی قطعاً توی ذهن همه هست، متشرعه و عقلاء و هم این‌که این قابل انجام است در این‌جاها، و حال این‌که اگر شما بگویید انحلال نیست این امر قابل تحقق نیست. جواب این است که این امر قابل تحقق هست، به چی؟ به این‌که اگر به خود عنوان امر بخواهیم تمرکز کنیم می‌گوییم این امر که هست گفته صلّوا، خب این صلّوا مال همه هست، چون مخاطب به این صلّوا عنوانی است که با آن عنوان همه را دیده، عنوان مکلفین یا صلّوا علی این جمعی که توجه به آن کرده، توجه کرده به همه گفته صلّوا. و بدون انحلال، می‌گوید امر واحد متوجه به همگان است، منحل به تعداد افراد نمی‌شود...

س: حاج آقا باز این هم یک توضیحی در مقوله‌ی صاحب جواهر است دیگر که قصد امر که داری می‌گویی نه قصد امر به خودت، آن‌که می‌گوید قصد امر مجزی است، این‌جا هم مثل صاحب جواهر که لازم است نمی‌گوید قصد امر به خودت، می‌گوید قصد امر این‌جا هم

قصد امر .... خودت ...

ج: بله، یعنی امر به خودش هم هست حتی ...

س: نه نه حالا لازم نیست باشد، ما حرف مان همین است ...

ج: نه اگر ... صاحب جواهر این جور نیست، امری که مختص به خودت هست و دیگران در آن شریک نیستند و فقط مثل شخصیه هست آن را که نمی گوید صاحب جواهر، می گوید قصد امر لازم است، خب این جا جای امر نیست ... .

س: حالا جواب دوم را این اشکال را داشت ولی بد نیست حاج آقا. قصد امر، امر خطاب نیست؟ امر چی هست پس؟ ...

ج: امر که خطاب نیست ...

س: ... امر چی هست؟

ج: بله؟

س: تقسیمات اولیه و ثانویه ...

ج: خطاب نه خطاب این است ....

س: امر چیست پس؟ ...

ج: امر امر است ...

س: ... امر چیست؟ امر خطاب است دیگر ...

ج: امر یا بعث است یا طلب است ....

س: ..... بعث همه ی این ها مگر .... نیست؟ مگر در صلّوا نیست؟

ج: خب ببینید در صلّوا دو چیز، نه

س: ... حرف قشنگی است، می گوید آقا وظیفه چی هست؟ شما می گویی ... قصد الامر، امر چی هست؟ امر همین صلّوا هست که می فرمایید که از آن هم فعلاً نمی خواهیم بما هو امر بفهمیم و این را نمی خواهم امتثال کنم. جواب اول خوب است بفرمایید صلّوا خطاب قانونی به مشبه به حضرتعالی که می فرمایید که مثل علی الاشاعه هست همه را شامل می شود، صلّوا برای همه هست، کی گفته حتی باید انحلال باشد تا بتوانیم من امتثال کنم؟ نه امر این است که همه را دیده کآن، این حرف خوب است. اما حرف دوم که می فرمایید از این درنیاوریم، بگویم امر نیست وظیفه هست، امر چی هست؟ امر صفت عارض خطاب است، اگر می گوید نمی شود پس نمی شود ...

ج: خب پس شما دارید همان جایی که گفتم اگر کسی می خواهد اشکال کند باید برود آن جا اشکال کند آن را دارید می فرمایید. نه ما این می گویم ...

س: .... همان یک جواب را بدهید خوب است، صلّوا همه را دارد می گیرد ...

ج: بله دیگر همین‌طور داریم جواب می‌دهیم. می‌گوییم یکی اگر امر روی عنوان امر می‌گوید امر داریم این‌جا و همان امر واحد مال همه است آن را قصد می‌کنیم و کسی نگفته که ما امر خاص بشخصه لازم داریم، این را کسی نگفته؛ مگر قائل بر مستشکل برگردد بگوید نه من این‌جوری می‌گویم، می‌گویم این مسلم است که هرکس می‌تواند قصد امر خاص به خودش را بکند ...

س: این در صورتی که وجود داشته باشد، وجود نداشته باشد که ...

ج: نه یعنی در شریعت این‌جور مسلم است، پس معلوم می‌شود دارد، جواب این است که نه یک چنین مسلمی نیست، اگر کسی باید این‌جوری بیاید، یعنی برگردد ایشان بفرماید که بله هرکسی مسلم است در فقه و در اذهان متشرعه که هر کسی می‌گوید من امر خودم را می‌خواهم امتثال کنم، امری که اختصاص به خودم دارد و مخاطبش فقط خودم هست و به کس دیگر ربطی ندارد. اگر این هم باز امر مسلمی بود ...

س: که اصلاً قطعاً مسلم است توی تشریع است، این‌که توی تشریع هیچ‌کسی از متشرع انصافاً این‌طوری، صلاتی که مال من است، مال داداشم نیست ...

ج: نه امرش ....

س: ... خود متشرعه مرتکز ذهن‌شان این است که می‌گوید منم احد از مسلمین هستیم، احد از مخاطبین امر صلاة هستم، آن‌که حصه‌ی من را دیدم می‌خواهم امتثال کنم که خب این با صلوا هم سازگاری دارد، در صلوا همه را دیده شارع. اما نه بخواهد بگوید نه آن صلویی که فقط خدا برای من گفته، صلویی که خدا برای من گفته، هنوز هیچ‌کسی از متشرعین این حرف را نزده ...

ج: احترام کرده صلوا فقط برای من گفته نه صل گفته.

خب حالا ما برمی‌گردیم.. گفتم که خیلی چون فرمایشات فراوان گفته شده و خیلی‌هایش اصلاً تقریر کردن اشکال به ایشان هم یک قدری مشکل است دیگر آن را احاله می‌کنیم به این‌که آقایان مراجعه می‌فرمایند.

این‌جوری من می‌خواهم عرض کنم ما از کلام مرحوم امام روی هم رفته دو دلیل یا سه دلیل استفاده کردیم. دلیل اول این بود که در بین عقلای عالم دو جور جعل دستور داریم، یکی شخصی است و یکی قانونی است. این یک مقدمه بود، مقدمه‌ی دوم این بود که در خطابات قانونی در بین عقلاء انحلال نیست و فلذاست آن شرائط یا محاذیری که از امر شخصی و در قسم اول گاهی لازم می‌آید یا شرائطی لازم است تا آن امر قابل... امر شخصی، قابل اصدار باشد از مولا، این در خطابات عمومی و قانونی نیست. مثلاً در خطاب شخصی باید آن قادر باشد، عاجز باشد معنا نداریم که برای چی امر می‌کنیم؟ ولی در خطاب قانونی این‌جوری نیست. یا در خطاب شخصی باید ملاک داشته باشد برای همان، یک ملاکی آن‌جا وجود داشته باشد، اما در خطاب قانونی این‌جوری نیست. حالا آن‌جا هم که می‌گوییم ملاک وجود داشته باشد حالا یا در آن فعل برای آن شخص یا در این امر شخصی که مولا دارد می‌کند ملاک وجود داشته باشد. ولیکن در... یا ملاکش امتحان باشد مثلاً، بالاخره باید گتره نباشد بر این امر شخصی. اما در خطابات قانونی و عمومی این‌جور نیست که باید حتماً ملاک دیگر داشته باشد. اگر اکثر افراد قریب به اتفاق باشد... تک و توکی خطاب شامل‌شان می‌شود، قانون شامل‌شان می‌شود و لازم نیست حالا در

آن ملاکی وجود داشته باشد. این هم ادعای دوم که در خطابات عمومی و قانونی در بین عقلاء این‌جوری است و مقدمه‌ی سوم هم این است که ظاهر خطابات شرعیه الا یک موارد ویژه و خاص مثل این‌که یا ایها النبی(ص) که به خود پیامبر مثلاً خطاب هست دیگر معمول خطابات شرعیه این هست که از قسم دوم هست نه قسم اول. و وقتی از قسم دوم شد پس بنابراین همین‌جور است که گفتیم که در بین عقلاء عاجز را شامل می‌شود، جاهل مرکب را شامل می‌شود، غافل را شامل می‌شود، ناسی را شامل می‌شود، عاصی را شامل می‌شود، این هم همین‌جور است. این بیان اول بود. بیان دوم هم این بود که یک قضیه‌ی قیاس استثنائی را تشکیل دادند که اگر از قسم ثانی باشد، از قسم اول باشد خطابات حالا یا مستقیماً یا به انحلال، یلزم محاذیر. و چون محاذیر باطل است پس مقدم ثابت می‌شود که آن قسم هست، این هم بیان دوم بود که از ایشان استفاده شد.

اما بیان اول که ما بگوییم خب مقدمه‌ی اولای آن واضح است قطعی است درست است، مقدمه‌ی ثانیه محل صحبت است که آیا واقعاً در عقلای عالم این چنین است که در خطابات قانونی و عمومی در آن‌جا این شرط این‌که باید قادر باشد، عاجز نباشد، این شرط نیست در آن‌جا؟ این را قبول داریم که فی‌الجمله احکام خطاب شخصی با خطاب قانونی متفاوت است. فی‌الجمله این چنین هست اما تمام این مواردی که حالا قائل معظم می‌فرماید، مثل عجز که مانع نیست یا عدم ...، یا قدرت شرط نیست، این در بین عقلاء به ذهن ما نمی‌آید این‌جوری باشد. آدم از وقتی خودش را می‌شناسد، وقتی به ذهنش مراجعه می‌کند مستبعد می‌شمارد یا غیرصحیح می‌شمارد که غیرقادرها، کسی که یک کاری را نمی‌تواند انجام بدهد. مثلاً «یا ایها المسلمون»، حالا «یا ایها الإنسان»، اگر بگوید، این آیا شامل مثلاً بچه شیرخوار می‌شود؟ شامل مجانین می‌شود؟ همه توی ذهن‌شان این است که از این‌ها، این‌ها مقصود نیستند. ولو عنوان‌ها هم شامل‌شان بشود، عناوین مأخوذه در عبارات مقنن شامل آن‌ها بشود اما می‌فرماید که توی مراد جدی نیست و اگر تقیید هم نکرده می‌فرماید توی مراد جدی نیست. می‌گوید من که عاجز هستم، من که قدرت بر این‌کار ندارم که این دستور را داده باشم. بله، آن بشاعتی که قبول داریم، آن بشاعتی که در تکلیف خاص وجود دارد آن بشاعت در این‌جا وجود ندارد به آن شدت، چون در آن‌جا تضاعف پیدا می‌کند لغویت و بی‌اثری و این‌ها، برای این‌که هم او قدرت ندارد، خب این چیه که به دوش او می‌گذاری و هیچ فائده‌ای هم برای این دستوری که صدّر منک، متصور نیست. اما در آن‌جایی که خطاب به همه هست آن‌جا یک فائده‌ای برای این دستور، بر اصل این دستور متصور است چون شامل قادرها هم می‌شود. منتها این‌که از او در بین آن‌ها این غیرقادر را هم اراده کرده‌اند این بخش آن از نظر عقلائی میرر ندارد. پس یک میرری، اصل میرر بر اصل این خطاب، اصل این جعل وجود دارد. اما آن‌جا که به شخص باشد نه برای اصلش هست نه برای فرعی؛ هیچی نیست فلذا آن‌جا اشدّ بشاعتاً و استبعاداً هست آن‌جا، این‌جا کمتر است ولی این دخالتی در این شدّت و ضعف، دخالتی در اصل مطلب پیدا نمی‌کند که در ذهن عقلاء این‌جوری نیست که خطابات قانونی شامل عاجزها می‌شود. بله، ممکن است بگوییم شامل عاجزهای بالاختر چون الامتناع بالاختر لا ینافی الاختیار بله، اما کسانی که بالذات غیرقادر هستند

س: آن‌ها غیر تقصیرند ...

ج: بله، آن توی اذهان عقلاء این است که خطاب ...، تکلیف به این‌ها، وظیفه روی دوش این‌ها گذاشتند. حالا چه خطاب متوجه‌شان باشد چه از دل خطاب بخواهید بگویید وظیفه تولید می‌شود. این در اذهان نیست و با این مطلب ظواهر شرع هم تناسب دارد. همان

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/286)، خب با این سازگار است نه این که حالا بعضی توجیه خواستند، شاید نمی‌دانم بعضی کلمات، بعضی آقایان هم این جوری مثل این که فرمودند. توی بعضی کلمات هم بعداً دیدم که مثلاً «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ» را نظر به آن نهایت تکلیف است که آن حالت تنجزش باشد، به آن نظر دارد که بالاخره خدا کلفت نمی‌گذارد. کلفت کی ایجاد می‌شود؟ از لفظ صلّ و لا تغتّب و این‌ها که ایجاد نمی‌شود. از مقام تنجز ایجاد می‌شود. آن جاست که کلفت‌آوری هست. و لکن آن حکم عقل است، تنجز مربوط به شارع نیست. البته دخالت دارد، چون جعل می‌کند، در سلسله رسیدن به آن جا جعل شارع قرار دارد. اگر جعل نمی‌کرد خب مقام تنجز هم پیدا نمی‌شد و این کلمه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ» درست است در اصل لغت عنوان کلفت وجود دارد اما دیگه تکلیف به معنای همان اوامر و نواهی و خواسته‌ها است دیگه؛ نه این که آن ریشه در هم‌هاش ملحوظ است. فلذا برای کسی که اصلاً از تکلیف خدای متعال شادمان است، هیچ کلفتی برایش ندارد، بعضی‌ها هستند این جوری هستند که نه تنها کلفت برای‌شان ندارد بلکه از این تکلیف شادمان هستند. خود ما هم توی زندگی شخصی، از خدا می‌خواهیم که مثلاً فرض کنید فلان بزرگ به ما بگوید فلان کار را بکن، اصلاً افتخارمان است. نه کلفتی بر ما نیست، ادنی کلفت هم نیست بلکه منت است دارد می‌گذارد یعنی از ناحیه خودمان کأَنَّهُ یک مَنّی است متوجه ما شده که از ما این را خواسته، به همین هم تکلیف گفته می‌شود. خیلی از این الفاظ که در ریشه اصلی‌اش یک معانی تضمن دارد و وجود دارد و بعد حالا در استعمال و بعد تطورات لغت، دیگه آن خصوصیت همیشه ملحوظ نیست. فلذا کلمه تکلیف هم همین جور است. تکلیف یعنی در عرف عام و مردم همیشه یعنی همین دستورات.

س: با اصل عدم ... را دارید می‌گویید؟ توی آیه قرآن هم

ج: بله؟

س: این که آیه ...، حالا توی زمان ائمه یک مقداری

ج: آن وقت هم همین جور بوده

س: زمان صدور آیات ...

ج: بله، همان وقت هم همین جور بوده، تکلیف یعنی این، یعنی دستورات، تکالیف شرع یعنی دستورات شرع، حالا آن پیامبر اکرم، برای پیامبر هم هست ولو این که پیامبر اکرم حتماً ایشان و خلفاء بزرگوار ایشان، آن چهارده تا می‌دانیم این جوری هستند که آن‌ها، حتی غیر آن‌ها، آدم‌هایی هستند که در مقام ... این تکالیف هیچ برای‌شان کلفتی ندارد.

س: ... لغت را نمی‌توانید حاج آقا با این ...

ج: نه آقای عزیز! ببینید

س: شاید ... اگر بفهمد که آن موقع این طوری بوده که ... زمان آن موقع ...

ج: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ» همه می‌فهمند از این «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ» یعنی «لَا يَأْمُرُ اللَّهُ» و «لَا يَحْزِمُ» این‌ها یعنی

س: پس ...

ج: نه این که یعنی به زحمت نمی‌اندازد، شما را در مشقّت و کلفت نمی‌اندازد

س: با اصل عدم نقض دارید می‌فرمایید دیگه؟

ج: بله؟

س: توی ... آن موقع که زندگی نمی‌کنیم ما، ...

ج: همین! یعنی نه، یک وقت عدم

س: ... جزم دارید

ج: بله، من جزم دارم. حالا شما ندارید به اصل اصالة عدم نقل تمسک کنید. ببینید؛ اصالة عدم النقل یا استصحاب قهقراپی یا اصالة الثبات فی اللغة و هم چنین فی الجمل که شهید صدر هم می‌فرماید فی الجمل هم اصالة الثبات داریم، خیلی خب، اگر کسی شک دارد خب به اصالة چیزی تمسک کند که عرف حالا این جوری است، عرف آن موقع هم همین جور بوده، از این هم صرف نظر کنیم به آن کسی مأنوس به کلمات کتاب و سنت و این‌ها می‌شود می‌داند که این واژه‌ها این جوری نیست که آن معانی خیلی از این‌ها آن معانی اصلی که در لغت بوده در این‌ها تحفظ شده باشد. مثل کلمه مال می‌ماند که شیخ اول بیع نقل می‌کنند. در مال در لغت به معنای ذهب و فضّه است. اما کجا دیگه مال به این معناست؟ نه کتاب نه سنت به معنای ذهب و فضّه نیست. أموالکم، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره/188) یعنی ذهب و فضّه‌های‌تان؟ آن ریشه اصلی این بوده، بعد دیگه در اثر تطور در لغت و در عرف که بعضی از این‌ها این تطوراتش برمی‌گردد به میلیون‌ها سال شاید، نمی‌دانیم حالا؛ از وقتی که مثلاً لغت...، کم‌کم این‌ها این جور، حالا در اصل برای آن وضع شده بوده.

س: حاج آقا، این جواب ... حضرت امام نمی‌شود

ج: بله؟

س: این جواب حضرت‌عالی که از «لا یُکَلِّفُ الله» می‌خواهید جواب بدهید به حضرت امام، این جواب نمی‌شود. چرا؟ حضرت امام یک برهان چید بر این که خطابات باید قانونی باشد برهاناً به خاطر محاذیر، وقتی

ج: نه، بعد این جواب دوم است. ما جواب اول را حالا داریم می‌دهیم. ما بعداً، فعلاً استدلال اول را داریم جواب می‌دهیم. استدلال دوم آن محاذیر را باید تک‌تک آن محاذیر را محاسبه کنیم. الان به آن کار نداریم. بیان اول که بابا، ایشان فرمود چی؟ فرمود در عرف عقلاء ما دو جور خطاب داریم؛ درست است.

س: حالا اولی مگر ... نیست؟

ج: دو؛ خطابات قانونیه این جور است. شامل این‌ها هم می‌شود

س: اصلاً دو هم نه، اصلاً دو هم نه، همان یک، همان برهان ...، همان استدلال اول، ایشان وقتی استدلال آورد به این نتیجه رسید که تکلیف، خطاب خطاب قانونی است.



ج: بله

س: حالا شما می‌فرمایید که چی؟

س: حالا عرض می‌کنیم که

س: می‌خواهید بفرمایید که «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ» چه کار می‌کنید، ایشان می‌گوید «لَا يُكْلِفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» همان لسان، لسان عذر است که خدا می‌خواهد بفرماید ما تکلیف غیر عذری و تکلیف منجز غیر عذری یعنی منجزه‌ی تأمه برای کسی قرار ندادیم. یعنی وقتی استدلال می‌آورد مجبور است که «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ» را این‌طوری تأویل کند. یعنی حتی الام ... چون ظاهر حرف، حداکثر ... حرف شما ظهورسازی می‌کند.

ج: نه این بحث

س: ... از ظهور می‌تواند دست بکشد بگوید چون من استدلال دارم من می‌آیم از ظهور دست می‌کشم، پس «لَا يَكْلِفُ» را چه کارش می‌کنم؟ یعنی تکلیف منجزه‌ای ندارد خدا و این هم محال نیست استعمالش که «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی خدا مشقت و کلفت‌آوری نمی‌کند مگر اندازه وسعش طرف ... یعنی به مقدار قدرتش است که معذور نیست و تکلیف منجز گردنش است. اگر خواست عذری داشته باشد دیگه تکلیف بر او ثابت و منجز نمی‌باشد.

ج: اگر کسی بر دوش خودش عاجز است، بگویند تو هم صلّ داری، این منافات نمی‌بیند با «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا» می‌گوید چیه پس؟

س: این استدلال دارد

ج: شما وظیفه به گردن من گذاشتی

س: این‌ها را ندارد دیگه، می‌گوید امام می‌گوید من استدلال آوردم که خطاب قانونی ...

ج: بابا! چه استدلالی؟ نه این، اولاً این بخش اخیر که داشتیم می‌گفتیم این که جواب امام نبود. جواب امام این بود که شما که می‌فرمایید در بین عقلاء این چنین است که خطابات قانونیه شامل عجزه هم می‌شود، غیرقادرین هم می‌شود، در خطابات قانونیه عقلائی؛ آن‌جا این جوری می‌شود، به جاهل مرکب هم شامل می‌شود، ناسی را شامل می‌شود، نمی‌دانم ساهی را شامل می‌شود، غافل را شامل می‌شود، همگان را شامل می‌شود در خطابات قانونیه، گفتیم این در بین عقلاء این جوری نیست

س: بله، این یک جواب. جواب

ج: خب، و گفتیم

س: ...

ج: نه، نه، نه، نه، جواب دیگر نبود.

س: مضافاً ...

ج: نه، نه، نه، نه، نه، نه، گفتیم که بلکه ظواهر شرع، هم جواب تمام شد

س: بعد از این که خب همین! ایشان ...

ج: نه، این جواب نیست. می‌گوییم ظواهر شرع هم با همین درک عقلانی که می‌گوییم این جوری نیست و

س: ...

ج: بله، از این آیه شریفه وقتی آدم نگاه می‌کند می‌فهمد که بله خدا تکلیف نمی‌فرماید نه به معنای آن کلفت است که یعنی... یعنی اصلاً بر دوش شما که عاجز هستی چیزی قرار نداده به همان فهم عرفی

س: امام می‌گوید چون که آن استدلال ...

ج: و این تکلیف هم نباید بگوید تکلیف یعنی کلفت توی آن خوابیده، متضمن معنای کلفت و مشقت است پس تکلیفی که تو معذوری چون کلفت برای تو نمی‌آورد آن را نفی نمی‌کند. نه، ظاهر این که تکلیف نمی‌فرماید یعنی امر و نهی نمی‌فرماید به کسی که قادر نیست.

س: پس اصل جوابتان ...

س: یعنی اگر حاج آقا

ج: اصل جواب همین است که در عرف این جوری نیست

س: حرف ثبوت و اثبات

ج: در بین عقلاء این جوری نیست

س: حرف ثبوت و اثبات دیگه؟

ج: یعنی چه ثبوت و...؟ من

س: از بیان شما یک جمله استفاده شده در یک کلام بخواهیم بگوییم چرا؟ چون شما فرمودید که امام که دارد می‌گوید که ما محاذیر داریم به حسب خطاب محذوری وجود ندارد ولی واقع مسئله را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که محذور وجود دارد بین عقلاء، همین که جلسه قبل گفتیم

ج: نه، ببینید

س: منظور ... شما همین است حاج آقا، یعنی

ج: شما می‌خواهید من را توی آن کانالی بیندازید که خودتان فائل هسیند، من این را نمی‌گویم. ببینید؛ من دارم این را می‌گویم

س: آن جا اشدّ محذوراً هست این جا اقلّ محذوراً هست چون از جهت خطابش مشکل ندارد ولی ثبوتش مشکل دارد. یعنی شما آمدید هی محاسبه اثباتی کردید که به این دام

افتادید. اگر ثبوت را محاسبه می‌کردید دیگه این‌طور نمی‌شد. ... ثبوت و اثبات

ج: بله، ببینید؛ یک وقت شما می‌خواهید بگویید مستحیل است، نمی‌شود، این‌جوری می‌خواهید بگویید. یک وقت نه، آن بیان اول این است که توی عقلاء خطاب قانونی این‌ها را شامل نمی‌شود.

س: خلط ثبوت و ...

ج: حالا صبر کنید. توی عقلاء، شامل می‌شود. فرمایش ایشان که توی عقلاء خطاب قانونی شامل می‌شود این‌ها را، پس حالا که شامل این‌ها می‌شود خطابات شرعیه هم وزانش خطابات همین عقلائی و عرفیه است پس این‌ها شامل می‌شود. جواب این است که ما می‌گوییم توی بین عقلاء هم شامل نمی‌شود

س: با هر بیانی؟

ج: نه.

توی اذهان عقلائی و عرفیه ما می‌بینیم که این‌جوری نیست که عاجز را، عاجز را شامل نمی‌شود. این را شامل نمی‌شود. جاهل را شامل می‌شود. خطابات جاهل را شامل می‌شود برای این‌که خطاب را جعل می‌کنند و غرض عقلائی‌اش این است که خب برود تحصیل کند عالم بشود و الا اگر صبر بکنند تا برود عالم بشود، عالم به چی بشود؟ پس باید خطاب را جعل بکنند، دستور را قرار بدهند، بعد بگویند بروید تعلّم بکنید. خب آن‌جا درست است. اما جاهل مرکب را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ باز جاهل مرکبی که...

س: تبدلین پیش می‌آید

ج: تبدلین ممکن است برایش پیش بیاید.

س: آن را هم شامل می‌شود

ج: آن هم بله، اشکال ندارد. اما غافل را چی؟ غافل بالمرّه؟ غافل یک وقت یک‌جوری است که با نفس خطاب مثل خطاب شخصی از غفلت در می‌آوری او را، مثل این‌که آدمی خواب است بلند می‌گویی پاشو نمازت را بخوان! یا همین هم امر است هم بلندش داری می‌کنی. خب این‌جا اشکال ندارد ولی غافلی که بالمرّه از غفلت بیرون نمی‌آید. آن‌جا هم نه، خطاب معلوم نیست شامل او بشود.

س: حاج آقا، ما این خلط ثبوت

ج: حالا، حالا این‌که عقلاء می‌گویند خطاب به غیرقادر درست نیست؛ یعنی اصلاً نه این‌که خطاب که به آن مخاطبه کند. ببینید؛ جعل وظیفه برای او، جعل وظیفه برای او حالا چیه؟ مستبعد است یا نه اصلاً غلط است؟ چون بالاخره قانون‌گذاری از شارع، صدور این از شارع، این باید عبث نباشد، باید لغو نباشد، ذاتش است و مثلاً بر چنین آدمی که نمی‌تواند انجام بدهد عبث و لغو است این. بنابراین این برهان یعنی دلیل اول این است که این‌جوری نیست که در بین عقلاء خطابات قانونیه این‌جور سعه داشته باشد و حتی عاجزها و غیرقادرها و همه این‌ها را شامل بشود. در خطابات عرفیه این‌جوری نیست.

س: یا مستبعد است یا محال است

ج: بله، مثلاً حتی توی پارلمان‌ها که یک چیزی را جعل می‌کنند حالا قید قدرت هم به آن نمی‌زنند، آیا مثلاً کسی توی ذهنش می‌آید که این مقصود حتی عاجزها هستند؟ کسانی که نمی‌توانند چنین کاری را بکنند؟ توی ذهن کسی نمی‌آید که، یا مثلاً، حالا مثلاً فرض کنید اگر ولیّ امر گفت که آقا، برای ماه رمضان همه بروند استهلال، آیا مثلاً کورها هم به نظرشان می‌آید ما هم باید برویم استهلال؟

س: وظیفه داریم ولی معذوریم

ج: آره. یا نه اصلاً ما مقصود نیستیم. آن‌ها می‌فرمایند ما مقصود نیستیم نه مقصودیم و معذوریم. یا اگر گفت که مثلاً حجاج، مثلاً می‌گوید که طواف کنند ماشیاً؛ کسی اصلاً پا ندارد، پاهایش قطع شده، می‌گوید ما وظیفه‌مان است، معذوریم، مراد ما نیستیم. حالا باید چه بکنیم؟ اصلاً وظیفه طواف دیگه نداریم یا چی؟ می‌رود سؤال می‌کند. باید نائب بگیریم مثلاً؟ یا بگوییم که ما را روی دوش بگیرند یا روی چیزی بگذارند بچرخانند دور...، می‌رود سؤال می‌کند ولی می‌داند او وظیفه‌اش نیست. نه این‌که روی دوشش هست و معذور است. این مال استدلال اول.

اما استدلال دوم که دیگه فقط نامش را ببریم. آن استدلال دوم ما باید آن محاذیر را که گفته شده است تک‌تک آن محاذیر را محاسبه کنیم ببینیم آن‌ها وارد می‌شود یا وارد نمی‌شود؟ که آن بحث خوبی است. آن ان شاءالله جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.